سفری در جستجوی حقیقت

نویسنده: دکتور همت فاریابی

جناب دوکتور همت گرامی حقوقدان سابقه و عضو شورای رهبری انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان تلاش ارزشمند را برای تبیین تفاوت میان «واقعیت» و «حقیقت» و با رویکردی تطبیقی میان زبان‌ها و اندیشه‌های اسلامی و غربی مطرح نموده است .
موضوع بحث که همسلک والا مقام ما میخواهد ، در قسمت های بعدی گوشه های مختلف را بررسی نماید از ظرفیت بالای علمی برخوردار است و به یقین بحث " واقعیت و حقیقت" را در سطوح :

- هستی‌شناسی(ONTOLOGY)
- معرفت‌شناسی(EPISTEMOLOGY)
- زبان و معناشناسی(SEMANTICS)

مورد پژوهش و تدقیق قرار خواهد داد که باب ارزشمند بحث اکادیمیک رادر جمع همسلکان و علاقمندان مفتوح مینماید .

با حرمت و آرزوی موفقیت به جناب دوکتور همت گرامی
میر عبدالواحد سادات

سفری در جستجوی حقیقت

قسمت اول

واقعیت حقیقت نیست

خوانندگان محترم، این قسمت از نوشته تنها نگرشی مستقل علمی در باب تعریف و شناخت پدیده‌های «واقعیت» و«حقیقت» است و هیچ‌گونه تداخل یا تعارضی با باورهای دینی و مذهبی بنده یا دیگران ندارد.

در نگاه عمومی تفاوت چندانی میان «واقعیت» و «حقیقت» قائل نمی‌شوند و این دو واژه اغلب به جای یکدیگر به‌کار می‌روند. اما در بررسی عمیق‌تر، به‌ویژه از دیدگاه فلسفی، میان آن‌ها مرزبندی‌های مهمی وجود دارد که نه تنها ابعاد گوناگون هستی را در برمی‌گیرد، بلکه حتی موضوعات مابعدالطبیعه را نیز شامل می‌شود.

تفاوت زبانی و ریشه‌شناسی
در بسیاری از زبان‌های دنیا «حقیقت» و «واقعیت» هم‌معنی به نظر می‌رسند؛ اما در زبان‌های عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ترکی و روسی میان آن‌ها تفاوت‌هایی قائل شده‌اند.
در عربی: «الحقیقة» از ریشه «حق» به معنای درست و راست است
در عربی: «الواقع» از ریشه «وقع» به معنای اتفاق افتادن.
در انگلیسی: Truth / Reality
در روسی: Правда / Реальность
در ترکی: Gerçek / Gerçeklik

دیدگاه‌ها درباره تعریف
حسین شکیب‌راد (مدیر فرهنگسرای رازی) می‌نویسد:
«حقیقت، اشاره به ماهیت راست و درست و صحیح دارد و واقعیت به همه رویدادهایی که جهان هستی را شکل می‌دهند. واقعیات اموری عینی هستند نه ذهنی؛ واقعیت چیزی است که وجود دارد، قابل مشاهده و تجربه است. اما حقیقت بیشتر با باور و درک ما از آن مرتبط است.»
جاگدیش نارگوندکار (صاحب‌نظر آمریکایی) نیز می‌نویسد:
«عدم آگاهی از حقیقت، وجود آن را انکار نمی‌کند.»

نمونه‌های تاریخی
در گذشته گردش خورشید به دور زمین «حقیقت» پنداشته می‌شد، اما پس از تجربه علمی، حقیقت تغییر کرد و روشن شد زمین به دور خورشید می‌چرخد.
باور به روح از آغاز وجود بشر همواره مطرح بوده است، اما چون از نظر تجربی قابل اثبات نیست، تنها در حیطه باور دینی و فلسفی قرار می‌گیرد.

فلسفه و مابعدالطبیعه

فیلسوفان متعددی به رابطه واقعیت و حقیقت پرداخته‌اند:
جرج برکلی (قرن 17): واقعیت محسوس صرفاً تصویری از حقیقت است و حقیقت نهایی خداست. زمان و مکان نیز صرفاً ساخته ذهن انسان‌اند.
محی‌الدین ابن عربی (قرن 12): نظریه «وحدت وجود» را مطرح کرد: همه موجودات جلوه‌ای از خدا هستند و حقیقت یگانه، وجود اوست.
پس از او بسیاری از عارفان و اندیشمندان اسلامی و غربی، از جمله غزالی، مولوی، بیدل، اسپینوزا و اینشتین، به نوعی هم‌آوا شدند که واقعیت محسوس، حقیقت نهایی نیست.

نتیجه گیری:
می‌توان گفت که هم در فلسفه اسلامی و هم در فلسفه غربی، اندیشه‌ای مشترک وجود دارد: آنچه ما واقعیت می‌نامیم، تنها تصویری از حقیقت است، نه خود حقیقت.

حقیقت: نسبی یا مطلق؟
انسان از آغاز پیدایش همواره در جست‌وجوی پرسش‌های بنیادین بوده است: «من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟» فلاسفه و دانشمندان هر عصر، بر پایه توان فکری خود پاسخ‌هایی داده و برای آیندگان به میراث گذاشته‌اند.
در قسمت اول تفاوت «واقعیت» و «حقیقت» بررسی شد. اینک پرسش مهم‌تر مطرح می‌شود: آیا حقیقت مطلق است یا نسبی؟

تعریف «مطلق» و «نسبی»
مطلق: چیزی که در همه زمان‌ها، مکان‌ها و شرایط یکسان باشد و تغییر نکند.
نسبی: چیزی که وابسته به شرایط، زمان، مکان، فرهنگ و دستگاه ادراکی انسان باشد.

نخستین نسبی‌گرایان
پروتاگوراس (قرن 5 ق.م): «انسان معیار همه چیز است.» او حقیقت مطلق را انکار می‌کرد و در باب وجود خدایان نیز موضع «ندانم‌گرایی» (Agnosticism) داشت.
سقراط با اصلاح دیدگاه او گفت: آنچه هر فرد درک می‌کند برای همان فرد حقیقت است، اما این حقیقت بسته به ابزار و شرایط شناخت تغییر می‌کند.

استدلال‌های دو جریان
نسبی‌گرایان: حقیقت بسته به ابزار شناخت و شرایط متفاوت است. مثلاً دید یک فرد رنگ‌کور با دید فرد عادی فرق دارد، پس حقیقت وابسته به ناظر است.
مطلق‌گرایان: جوهر و ماهیت اشیاء مستقل از ادراک ما ثابت است. به‌علاوه، نسبی‌گرایان وقتی مطلقاً می‌گویند «حقیقت مطلق وجود ندارد»، خود دچار تناقض می‌شوند.

تقسیم‌بندی
مطلق‌گرایی حقیقت (Absolutism of Truth): بیشتر در فلسفه‌های مابعدالطبیعی و سنتی ریشه دارد.
نسبی‌گرایی معرفتی (Epistemological Relativism): بیشتر با رنسانس و اندیشه‌های مدرن پیوند دارد.

نتیجه و پیوند با اندیشه اسلامی
از مطالعه آثار اندیشمندان بزرگی چون زکریای رازی، فارابی، مولوی، ابن‌سینا و حافظ چنین برمی‌آید که بسیاری از آنان نیز به نوعی نسبی بودن حقیقت را پذیرفته‌اند. البته بررسی تفصیلی این موضوع را در ادامه این متون مطالعه نمائید.

... ادامه دارد